

آقایان: پروفیسور گانگوفسکی، گنادی اودیف،

پروفیسور آراپاچیان، دکتر صالح علی اف

از کشور: اتحاد جماہیر شوروی / رشته‌های تخصصی: فلسفه و

جامعه‌شناسی شرق / تاریخ: ۱۳۶۰ / موضوع: مقایسه اسلام و ماتریالیسم

دیدار هیئت اعزامی از اتحادیه جماہیر شوروی با استاد جعفری از کیفیت بسیار بالایی برخوردار بود. ابتدا آقای گانگوفسکی توضیحاتی در مورد انیستیتو شرق شناسی شوروی ارائه کرد.

○ گانگوفسکی: در انیستیتو شرق شناسی، کتاب‌های مختلفی در مورد نقش انگلیسی‌ها در ایران و هم‌چنین تاریخ معاصر ایران چاپ و منتشر شده است.

دکتر علی‌اف که در خصوص تاریخ ایران تحقیق می‌کند، کتابی را که حدود پنج سال بر روی آن زحمت کشیده است، چاپ و منتشر نموده و آقای آراپاچیان نیز که ریاست شعبه مربوط به ایران را به عهده دارند، کتابی در مورد مسائل اقتصادی ایران به پایان رسانده است که تا اول سال ۱۹۸۲ چاپ خواهد شد. در ضمن، باید بگویم این کتاب‌ها به زبان روسی است.

در این جا، ما یلیم بدانیم شما در چه رشته‌ای فعالیت دارید؟ در ضمن، کمی نیز از خودتان برای ما بگویید.

● جعفری: اینجانب پس از تحصیلات ابتدایی، در مکان‌های مختلفی از قبیل حوزه علمیه تبریز، حوزه علمیه قم، مدرسه مروی تهران و نیز مدت یازده سال در حوزه علمیه نجف درس خوانده‌ام.

○ گانگوفسکی: من سال‌هاست که درباره تاریخ اسلام تحقیق می‌کنم. در قدیم، سیاستون و علمای برجسته‌ای وجود داشتند که قصد داشتند اسلام عهد خلفای راشدین را دوباره احیاء کنند تا مردم زندگی بهتری داشته باشند. سؤال این است که: امروزه از چه طریق می‌توان اصول مترقی اسلام را پیاده کرد؟

● جعفری: ایدئولوژی اسلام، در حقیقت، هم جنبه هستی و هم جنبه عینی ماده را می‌پذیرد و هم واقعیات زندگی را نادیده نمی‌گیرد و زندگی را در خلاء نمی‌پندارد، بلکه می‌گوید: ما باید انسان را مطرح نموده، با اعتقاد به این‌که طبیعت هست، ولی برای «من» که در آن حرکت می‌کنم، باید آن را برای خودم تغییر دهم. در اسلام، «واقعیت» وجود دارد و ساخته ذهن من نیز نیست. اسلام در ارزش‌ها و روابط، واقعیت را می‌پذیرد.

همزیستی اسلام با همه ملل، در صورتی که قصد مبارزه با اسلام و مسلمین نداشته باشند، امکان‌پذیر است، زیرا هیچ ملتی را رد نمی‌کند و با هیچ ملتی سر جنگ ندارد. امیدواریم بتوانیم مشترکات اسلامی را با دیگر مکاتب مورد بررسی قرار بدهیم، زیرا با این مشترکات، کارهای بسیار زیادی می‌توان انجام داد.

به نظر می‌رسد، مکتب‌ها و ایدئولوژی‌هایی که هدف‌شان به دست دادنِ منطقیِ زندگی است، می‌توانند با به دست آوردن اصول مشترک، تضادهای گشوده خود را به رقابت‌ها و مسابقه‌های سازنده مبدل کنند. به این ترتیب که: نخست دانشمندان را بدون این‌که اصولی پیش‌ساخته، به آن‌ها شکلی خاص داده باشد، با کمال بی‌طرفی برای شناخت علمی جهان بسیج کنیم و از طرف دیگر، دانشمندان علوم انسانی را نیز بدون این‌که اصول پیش‌ساخته، عینک خاصی به چشمان آنان بزند، برای شناخت «انسان آن‌چنان که هست»، بسیج کنیم. آنگاه محصول این دو گروه را به دست ایدئولوگ‌های بی‌طرف بدهیم و آنان اصول مشترک در جهان‌بینی و انسان‌شناسی را استخراج نموده، بایستگی‌ها و شایستگی‌های مشترک را برای اقوام و ملل مطرح کنند. تنها به عنوان نمونه، به یکی از این مشترکات اشاره می‌کنم.

اوپارین زیست‌شناس معروف روسی، در کتاب *حیات: طبیعت و منشأ تکامل آن* می‌گوید:

بدن‌های ما، مانند نهرها روان‌اند و موادشان، مانند آب جوی، پیوسته تازه می‌شود.

مثنوی مولوی نیز همین مطلب را ارائه نموده است:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما / بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
عمر هم چون جوی نو می‌رسد / مستمری می‌نماید در جسد^۱

همان‌گونه که ملاحظه کنید، آقای اوپارین در کشوری که دارای وسایل علمی و آزمایشی فراوان است، در قرن بیستم به همان نتیجه‌ای رسیده است که مولوی حدود هفتصد سال پیش در قونیه، همان نتیجه را با عین همان تشبیه بیان نموده است.

مولوی از لباسی که من پوشیده‌ام، پوشیده بود. بدین ترتیب، ما می‌توانیم مقداری از اصول مشترک را که می‌تواند مورد پذیرش همه باشد، در نظر بگیریم و تضاد کهنه ایدئولوژی‌ها را - تا بروز حقیقت - به رقابت سازنده مبدل بسازیم. متأسفانه با داشتن اصول قابل تفاهم، سیاست‌ها نمی‌گذارند ما انسان‌ها برای تفاهم دور هم جمع شویم.

جناب آقای آودیف! شما به عنوان یک انسان، با من هم که یک انسانم، نزاع و دعوا دارید؟

○ آودیف: خیر.

● جعفری: من هم نزاع و دعوی با شما ندارم. پس باید دید مدیریت‌ها، به وسیله سیاست‌ها، این همه نزاع و دعوا را چگونه راه می‌اندازند!

○ آودیف: شما فرمودید مکاتب در انتها باید با هم اشتراک داشته باشند. شما مردم پاکستان را چگونه دیده‌اید؟

● جعفری: آن‌گونه که من در مسافرت پاکستان به منظور شرکت در سمینار حقوق و فقه اسلامی با مردم آن‌جا برخورد داشته و آن‌ها را شناخته‌ام، مردمی ساده و سالم‌اند.

○ علی‌اف: من سؤالی در مورد مولوی دارم. حدود بیست سال پیش، کنگره‌ای علمی در انیستیتوی ما برگزار شد که

چند نفر نیز از ایران حضور داشتند. یک نفر از ایرانیانی که در این کنگره بود، می‌گفت: تمایل به ماده‌گرایی در

مولوی بسیار زیاد بوده، حتی پانصد سال قبل از هگل، مولوی به موضوعات مادی پی برده است. نظر شما در

این خصوص چیست؟

● **جعفری:** در مورد جلال‌الدین محمد مولوی باید عرض کنم: آن‌گونه که اینجانب طی پانزده سال تحقیق در مورد افکار این شخص بدان دست یافته‌ام، این است که وی مردی بسیار عجیب بوده است. او به اصول اغلب مکتب‌های مشهور بشری، از مکتب بودایی و هندوئیسم گرفته، تا پراگماتیسم فعلی اشاراتی داشته است. مولوی اگرچه انسان مطلعی نبوده، ولی مغزی بسیار پرکشش داشته است و ارزش آن را دارد که روی مغز، تفکرات و آثار او تحقیق و بررسی بیش‌تری صورت گیرد. بنده اصول بنیادین بسیاری از جهان‌بینی‌ها را، هر چند به صورت اشاره، در آثار مولوی خصوصاً در مثنوی دیده‌ام.^۱

بنابراین، کسانی که می‌خواهند مولوی را در یکی از مکتب‌های بشری قرار بدهند، کارشان شبیه این است که یک تربلی را با سی تن بار در یک قوطی کبریت جای بدهند و مقداری هم جای خالی نگه دارند تا در راه دو نفر مسافر را سوار کنند!

○ **گانگوفسکی:** آیا در این کتاب، مولوی را با مارکس هم مقایسه کرده‌اید؟

● **جعفری:** چنان که خود مارکس گفته است، فلسفه او همان فلسفه هگل است که آن را برگردانده و وارونه قرار داده است. بنابراین، چون ما مولوی را با بعضی از اصول بنیادین فلسفه هگل مقایسه کرده‌ایم، دیگر نیازی به مقایسه او با مارکس نداشتیم.

○ **اودیف:** بر پایه و ضوابط اسلام، در فلسفه اسلامی، تناسب میان روحانیون و غیر روحانیون به چه صورت است؟ آیا همه ارگان‌های اداره‌کننده کشور باید صد در صد اسلامی باشند؟ و آیا در جمهوری اسلامی، جایی برای دیگر اشخاص وجود ندارد؟

● **جعفری:** یک جامعه اسلامی، همه افراد را با هرگونه طرز تفکری می‌پذیرد، تا زمانی که مخل نظم در جامعه نباشند، زیرا هر انسانی حق زندگی کردن دارد. اما اگر کسی بخواهد مخالفت خود را وارد جامعه کرده، اخلال ایجاد کند، این را نمی‌پذیرد. در این جا، قانون مقابل او می‌ایستد و این همان اصلی است که همه جوامع دیگر نیز مطابق آن عمل می‌کنند.

ما به قوانین اسلام عمل می‌کنیم و برای هیچ فردی، از لحاظ فکری و یا مکتبی هیچ‌گونه جبری فراهم نمی‌آوریم، زیرا در اسلام «لا اکراه فی الدین...»^۲ وجود دارد. مگر این‌که چنان‌که عرض کردم، کسی بخواهد جامعه را مختل بسازد.

همه انسان‌ها در زندگی حق حیات، حق کرامت و حق آزادی مسئولانه دارند. در اسلام شخصیت انسان پنج مرحله دارد:

۱- انسان در جنبه عمومی حق حیات داشته و محترم است.

۲- انسان‌هایی که به یک سلسله اصول معتقدند. این‌ها تا زمانی که بر حال دیگر انسان‌ها ضرر نداشته نباشند، محترم‌اند. ارزش انسانی اینان بدان خاطر است که از زندگی طبیعی حیوان بالاتر رفته، از گروه اول بالاترند.

۳- انسان‌هایی که در دنیا تابع احکام عقل و وجدان سلیم‌اند و از نظر ارزش انسانی، در مرتبه‌ای بالاتر قرار گرفته‌اند.

۱- در این‌جا، استاد جعفری کتاب مولوی و جهان‌بینی‌ها را آورده، مقایسه صورت گرفته میان تفکرات او و دیگر جهان‌بینی‌ها را به آقایان نشان

۲- سوره بقره / آیه ۲۵۶.

۴. اهل کتاب، مانند مسیحیان که از لحاظ ارزش انسانی با ارزش ترند، نه از لحاظ حقوقی، زیرا چنان که گفتیم، هیچ یک از این گروه‌ها، از حقوق انسانی مستثنی نیستند.

۵ - مسلمین که شخصیت اسلامی دارند و چون یک گام بیش تر به سوی تکامل برداشته‌اند، دارای ارزش انسانی بیش تری هستند.
در اسلام، کسی ارزش والاتری دارد که تقوای بیش تری داشته باشد.^۱ یعنی: بیش تر از دیگران به اصول عالی انسانی پای بند باشد.

○ گانگوفسکی: پیامبران فراوانی آمده‌اند که آخرین آن‌ها محمد رسول الله بوده است. چیزی را که او آورد، آخرین چیزهایی بود که از طرف خداوند می‌آمد. اگر همه چیزهایی که برای زندگی انسانی لازم بود، در قرآن کریم آورده شده، پس نقش «امام» در این میان به چه صورت است؟

● جعفری: در این جا، دو مسئله وجود دارد:

اول - محمد ﷺ چه چیز تازه‌ای را آورده است؟ در چند جای قرآن آمده است که محمد ﷺ همان را آورده که ابراهیم ﷺ آورده بود و دین وی عین دین اوست؛ کلیاتش همان کلیات دین ابراهیم ﷺ است. هم چنین، دیگر پیامبران همان چیزی را آوردند که ابراهیم ﷺ آورده بود.

دوم - امام چه کاری را انجام می‌دهد؟ امام دو اصطلاح دارد که یکی از آن‌ها مخصوص شیعه می‌باشد و آن بزرگواران دوازده نفر بوده‌اند. پس آن‌ها ادامه‌دهندگان راه پیامبر اسلام ﷺ بوده و کارشان نیز تفسیر قرآن، ایدئولوژی اسلامی و تطبیق آن در جوامع مسلمین بوده است. آن‌ها دنباله کار محمد ﷺ را در شناساندن هر چه بهتر و بیش تر اسلام به مردم و پیاده کردن آن به اندازه قدرت و توانایی پیگیری می‌کردند.

در مذهب شیعه، امام در میان انسان‌ها دارای بالاترین مقام است و در ضمن رهبر و لیدر جامعه نیز محسوب می‌شود. البته مثل کشیش‌ها نیستند که فقط واسطه ارتباط شخصی افراد با ماورای طبیعت باشند. بعد از آن دوازده نفر امام، رهبر کسی است که مجتهد جامع‌الشرايط باشد که با آرای اهل خبره انتخاب می‌شود و جامعه پس از شناخت کامل، او را بالا می‌برد.

از نظر فکری، رهبر، فردی وارسته از آلودگی‌های دنیا و خودخواهی‌ها و کام‌جویی‌ها بوده و فردی باتقواست؛ مجتهدی جامع‌الشرايط است و دلسوز برای مردم.

اگر عقل و وجدان در انسان‌ها به خوبی تربیت شوند و از آلودگی‌ها و هوس‌ها مصون بمانند، می‌توانند بزرگ‌ترین کارها را صورت دهند.

○ گانگوفسکی: در مورد امامت، آیا درباره جا و مقام امام کتاب تازه‌ای به چاپ رسیده است؟

● جعفری: کتاب / امام در عینیت جامعه^۲ می‌تواند در این مورد به شما کمک کند.

○ آراپاچیان: نظر شما نسبت به ماتریالیسم تاریخی چیست؟ می‌دانید که ما همگی از مارکسیسم سیراب می‌شویم. شما در اوایل صحبت‌های خود گفتید: اسلام هم ماده را به رسمیت می‌شناسد، هم عوامل روحی را. از دیدگاه شما، چه تفاوت اساسی میان اسلام و مارکسیسم وجود دارد؟

● جعفری: آن چه از مارکسیسم منعکس شده است، یک آتئیستی (انکار خدا) می‌باشد که بسیار خشن بوده، باور

داشتن آن برای بشر بسیار مشکل است. متأسفانه این مطلب بسیار قاطعانه ابراز شده است، در صورتی که اگر برای کسی دلایل وجود خدا قانع‌کننده نباشد، باید سکوت کند، زیرا همه ما اطلاع داریم که تاکنون حتی یک دلیل برای نفی وجود خدا بیان نشده است. این، یک مطلب کاملاً روشنی است. کسی که ادعا می‌کند خدا وجود ندارد، بزرگ‌ترین ادعا را به راه می‌اندازد، زیرا چنین ادعایی مستلزم آن است که گوینده همه جهان هستی را، از ازل تا ابد گشته، بررسی نموده و موجودی به عنوان خدا ندیده باشد! و همه می‌دانیم که بشر در جزئی ناچیز از کیهان بزرگ زندگی می‌کند و موجودیت او در برابر جهان هستی، کم‌تر از قطره در برابر دریاست. با این حال، چگونه می‌تواند ادعا کند و بگوید: من همه هستی را گشتم و بررسی نمودم، موجودی به عنوان خدا وجود ندارد!

من فرض می‌کنم چنین چیزی امکان‌پذیر باشد و واقعاً کسی یا کسانی همه جهان هستی را بررسی کنند. باز هم آن‌ها نمی‌توانند چنین ادعای بی‌پایه و اساسی را ابراز کنند که: ما همه جا را گشتم و حقیقتی به نام خدا را ندیدیم! زیرا شما در اتقاق تشریح می‌توانید همه اجزای بدن انسان را با وسایل و ابزار مختلف بررسی کنید و آن‌ها را با چشم عادی یا با وسایل دقیق‌تر ببینید، ولی محال است «من»، «اندیشه»، «عواطف»، «احساسات»، «اراده» و امثال آن را ببینید، زیرا نه با حواس طبیعی دیده می‌شوند، نه با وسایل و ابزار دیگر. با این حال، قطعاً واقعیت دارند.

بر این اساس، اگر معتقدان به خدا بگویند: نسبت خدا به جهان هستی، نسبت «من» یا «اراده» به بدن جسمانی ماست، ما هیچ راهی برای ردّ و انتقاد این حقیقت نداریم. دلایل اثبات وجود خدا هم که در جای خود محفوظ است.

از طرف دیگر، اسلام زندگی انسان را در مقداری کار دستی یا کار فکری و چند شیشه مایعات مخدر مانند شراب خلاصه نمی‌کند تا پس از هشتاد سال بگوید: این بود زندگی و حال نوبت مرخصی (وقت رفتن از دنیا) است!

اسلام، دنیا را گذرگاهی بسیار پر معنی و آزمایشگاهی بسیار دقیق می‌داند که انسان باید در این جا از حداکثر کوشش برای به فعلیت رساندن استعدادهای خود برخوردار شود. همان‌گونه که پیش از این متذکر شدم، در اسلام این موضوع وجود دارد و می‌گوید: شما وقتی وضع مادی مرا می‌بینید، اراده و روح مرا منکر نشوید. من یک «من» دارم که مدیریت داخلی من در دست آن است. شما نمی‌توانید نمود آن را ببینید، ولی مجبورید آن را بپذیرید.

ما جهان را کالبدی مادی فرض می‌کنیم که روح و جانی دارد که دیده نمی‌شود. شما وقتی کوانتم‌های جهان را تجزیه می‌کنید، نمی‌توانید علت و معلول را در آن بدون دلیل بپذیرید. اسلام می‌گوید: در ورای این جسم مادی، مدیریتی بزرگ وجود دارد که نمی‌توانید منکر آن باشید.

جناب آقای گانگوفسکی! در بعضی از نوشته‌های فلسفی متفکران شما دیده می‌شود که دین اسلام را به ایده‌آلیست بودن متهم ساخته‌اند. من می‌خواهم آقایان مدرکی را در مورد ایده‌آلیست بودن اسلام ارائه دهند.^۱

۱- استاد جعفری کتاب مولوی و جهان‌بینی‌ها را باز کرده، مباحثی را که با سه دلیل قاطع، تفکرات ایده‌آلیسم را رد کرده‌اند، به حصار نشان داده

اینجانب در کتاب *مولوی و جهان‌بینی‌ها* با سه دلیل، ایده‌آلیسم برکلی، فیخته و شلینگ را مورد انتقاد قرار داده، واقعیت جهان عینی را اثبات کرده‌ام.^۱

دلیل یکم - وحدت درک و اختلاف درک‌شده‌ها (مُدِرکات). با این توضیح که باید از ایده‌آلیست پرسید: کار چشم، دیدن نمودهای شکل‌ها و رنگ‌ها و ... است و این یک پدیده یا فعالیتی است که کار منحصر چشم در آن است. ما می‌بینیم هنگامی که چشم به صندلی می‌نگرد، شکل خاص صندلی را می‌بیند. این شکل مخصوص صندلی، قلم نیست، نان نیست، دریا نیست، سیب هم نیست، و در صورت نگرستن به هر یک از موضوعات مزبور، شکل و رنگ خاص آن را می‌بیند، نه دیگر اشیاء را. اگر آن اشیاء، واقعیتی متنوع در جهان عینی خارج از دیدن وجود نداشت، پس تنوع در دیدگاه‌های ما از کجا ناشی می‌شود؟ هم‌چنین، کار ذهن که منعکس ساختن «بود»ها و «نمود»هایی است که از جهان عینی می‌گیرد، یک پدیده بیش نیست و آن هم منعکس ساختن اشیاء عینی است؛ پس این همه اختلاف در منعکس‌شده‌های ذهنی از کجا ناشی می‌شود؟ دلیل دوم - واقعیت و حقیقت مردّد میان خود و غیر خود به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. بدون تردید، آن‌چه که واقعیت دارد، شیئی معین در واقع است - اگرچه راه اثباتش درک من بوده باشد - نه شیئی مردّد میان خود و غیر خود. به عنوان مثال، من جسمی را در بیابان از دور می‌بینم و نمی‌دانم آن جسم سنگ است یا انسان؟ آن‌چه که واقعیت دارد، یا سنگ است و انسان نیست، یا انسان است و سنگ نیست. من به خاطر دوری از آن جسم، تردید دارم که آیا انسان است یا سنگ، ولی در واقع یکی از آن دو به طور معین است، نه نامعین.

هیچ ایده‌آلیستی نمی‌تواند بگوید: آن‌چه را که من می‌بینم، شیئی مردّد واقعی است!! و اگر ایده‌آلیست چنین ادعایی را بکند، او جهان‌بین نیست، بلکه خودبین است که جایش قهوه‌خانه‌های سوفسطاییان پیش از میلاد است. این ایده‌آلیست است که نمی‌تواند «من» خود را هم که هیچ صورت انعکاس‌یافته‌ای از آن را در ذهن خود ندارد، اثبات کند.

ممکن است ایده‌آلیست‌ها عدم تعین فیزیکی نو را به رخ بکشند و بگویند: در مسایل نظری و زیربنایی اتمی امروز، هیچ واقعه و حادثه‌ای تعین ندارد و ما تا پیش از بروز حادثه، هیچ‌گونه تعینی را برای آن نمی‌بینیم. پاسخ این است که: اولاً، اگر ما در علوم و معارف خود، از «نمی‌بینم» پس «وجود ندارد» را نتیجه بگیریم، باید موضوعات علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی و روان‌کاوی را دور بریزیم، زیرا هیچ‌یک از پدیده‌های روانی و فعالیت‌های «من» و «خود من» که حقیقت زیربنایی مهمی برای آن علوم است، دیده نمی‌شوند. آیا می‌توانیم بگوییم آن‌ها وجود ندارند؟! ثانیاً، حادثه‌ای که در مسیر به وجود آمدن است، در هر نقطه‌ای از مسیر خود، تعین مخصوص به آن نقطه را دارا می‌باشد و پس از آن‌که در نقطه‌ای نمایان شد، تعین همان نقطه را خواهد داشت، اگرچه برای شخص ناظر، همان نقطه اخیر، پیش از بروز حادثه با احتمالات وسیع‌تر تعیین می‌شود. نمی‌دانم اینان چه وحشتی از این جمله دارند که: «جهان با شناسایی جهان فرق دارد»!

دلیل سوم - ضرورت موضع‌گیری‌های انسان در مقابل واقعیات «جز من».^۲

توضیح: سردی هوا، انسان را مجبور به پوشیدن لباس ضخیم می‌نماید؛ انسان از دَرَنده فرار می‌کند؛ هنگامی

و یکی از آن دلایل را توضیح دادند که در این‌جا برای اطلاع بیش‌تر مطالعه‌کنندگان، هر سه دلیل آورده شده است.

۱- بنگرید به: مولوی و جهان‌بینی‌ها، محمدتقی جعفری / ۱۲۰ - ۱۰۲، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۸.

۲- یکی از دلایل سه‌گانه، از قول علامه طباطبایی نقل شد. دو دلیل دیگر، از نظریات استاد جعفری است.

که چاه را پیش پای خود می‌بیند، راه خود را عوض می‌کند؛ برای دیدن اشیاء دنبال روشنایی می‌رود ... این موضع‌گیری‌ها در مقابل واقعیات، بهترین دلیل ثبوتِ واقعیتِ «جز من» می‌باشد. انسان می‌داند که واقعیات با او سر و کار دارند، خواه آن‌ها را درک کند یا درک ننماید.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مکتب ایده‌آلیسم هم در توضیح، ملاکِ واقعیتِ ذاتی اشیاء را به علم مستند نمی‌دارد، بلکه علم مخالف این مکتب است.

صریح‌ترین ابیات مولوی دربارهٔ پذیرش «واقعیت برای خود»، بیت زیر است:

ای خدا بنمای تو هر چیز را
آن چنان که هست در خُده‌سرا^۱

منظور مولانا، همان روایت معروف است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

رَبِّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ.

پروردگارا! اشیاء را آن‌چنان که هستند، به من بنمایان.

اگر کسی با دیدن این آیه قرآن:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ.^۲

و ما نیافریدیم آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن‌هاست، مگر بر حق.

باز منکر واقعیت شود و بگوید: جهان ساختهٔ ذهن من است. یا ملاک واقعیت جهان تنها درک «من» است، این شخص قطعاً اسلامی فکر نمی‌کند. البته می‌دانید که حق به یک معنی عبارت است از: واقعیت شایسته به واقعیت.

○ گانگوفسکی: این مطلب، نظر شخصی من است و شما می‌توانید آن را قبول یا رد نمایید. به نظر من، شکاف عمیقی میان اسلام و کمونیسم وجود ندارد، کما این‌که مشترکات بسیار فراوانی با هم دارند.

به عنوان مثال: پس از انقلاب اکتبر روسیه، در بخارا، در حوزهٔ کمونیستی حوزه‌های اسلامی نیز وجود داشت. کمونیست‌هایی وجود داشتند که متدین نیز بودند، ضمن این‌که مسلمانانی نیز وجود داشتند که به اسلام وفادار بوده، رکن اصلی آن را قبول داشتند، در ضمن کمونیست بودند و از این موضوع که به عنوان مسلمان و در حزب کمونیست هم عضو باشند، هیچ ناراحتی نداشتند.

● جعفری: شما می‌دانید موضوع وجود خدا و نظارهٔ او بر هستی از دیدگاه اسلام، بلکه از نظر همهٔ ادیان الهی، امری قابل مسامحه نیست، در صورتی که این امر با وجود دلایل قاطعانه برای اثبات وجود خدا، در مکتب آتئیسم نفی شده است!

○ گانگوفسکی: مثالی دیگر عرض می‌کنم: آقای ذوالفقار علی بوتو را در نظر بگیرید که در پاکستان مانند یک شهید به دست ضیاءالحق اعدام شد. بوتو در یک خانوادهٔ ثروتمند رشد کرده بود، ولی افکارش در راه فقیران گام برمی‌داشت. در دسامبر ۱۹۷۶ که آخرین ملاقات من با او بود، به من گفت: بیش‌ترین فکر و اعتقاد من دربارهٔ اسلام است، ولی قصد دارم در پاکستان اقتصاد سوسیالیسم را پیاده نمایم. بوتو یک فرد مطلق نبود؛ او یک شیعه بود. همسرش نیز از اهالی ایران بود. او تصمیم داشت سیستم سوسیالیسم را در پاکستان پیاده کند. از این‌روست که می‌گوییم: میان اسلام و کمونیسم اختلاف نظر اساسی وجود ندارد. اگر بر اساس دوستی و بدون

توجه به اختلافات عقیدتی با هم رابطه داشته باشیم، این رابطه، رابطه‌ای دوستانه و صمیمانه خواهد بود.

- جعفری: مطلبی که چند دقیقه پیش عرض کردم، باید مورد توجه قرار بگیرد، زیرا تفسیر هستی انسان در دنیا و موقعیت او در اسلام، بسیار با اهمیت است.

هیئت اتحاد جماهیر شوروی پس از این مصاحبه و گفتگو، با انبساط روانی عالی برخاسته و آماده رفتن شدند. آقای پروفیسور گانگوفسکی رسماً از استاد جعفری برای دیدار از اتحاد جماهیر شوروی دعوت به عمل آورد. ایشان در پاسخ گفت: انشاءالله در یک وقت مناسبی با شما در اتحاد جماهیر شوروی دیدار خواهیم داشت.

آقای گانگوفسکی هنگام خداحافظی چنین گفت: این دو ساعت، برای ما دو ثانیه بود. اینک، ما نیمی از دل خودمان را این جا (در کتابخانه شما) گذاشته و از این جا می‌رویم.